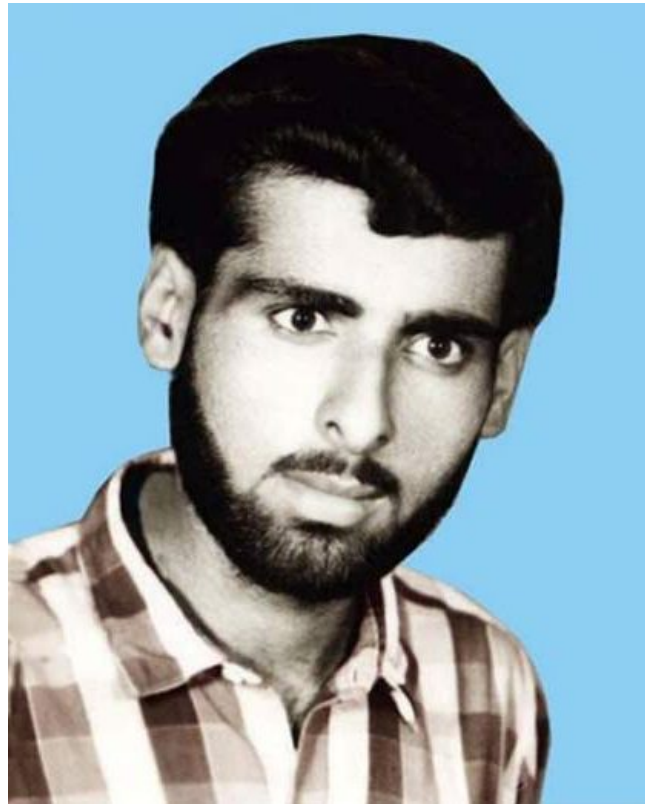


شہید طاہر مہنہ پور نصاری



از تبارِ علی
سلمانہ جامع سرداران و دھڑا شہید استان بوشهر

نام پدر	بدر
تاریخ تولد	۱۳۴۸/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - کنگان
تاریخ شهادت	۱۳۶۶/۱۲/۲۶
محل شهادت	شیراز
مسئولیت	—
نوع عضویت	سایر (بمباران)
شغل	صیاد
تحصیلات	بی سواد
مدفن	کنگان

زندگینامه

شهید طاهر مهنه پور نصاری در سال ۱۳۴۸ در اروند کنار از توابع آبادان دیده به جهان گشود. طاهر در ایام کودکی به دلایل مختلفی از نعمت سواد محروم ماند و به شغل ماهیگیری و دریانوردی روی آورد. وی در جریان جنگ تحمیلی به همراه خانواده ابتدا به شهر ماهشهر مهاجرت نمودند. مدت ۵ سال در ماهشهر و بعد از آن مدت ۲ سال در شهرستان لاهیجان اقامت گزیدند. سرانجام به کنگان مهاجرت نمودند. وی دارای اخلاقی نیکو پسندیده بود. با مردم مهربان و خوش برخورد بود. بسیار شوخ طبع بود و از این طریق لطافت دل دیگران را بدست می آورد. به پدر و مادر احترام بسیار می گذاشت. اما نسبت به مادر خود مهربان تر بود. همیشه در سلام کردن پیش قدم بود. طاهر در سن ۱۸ سالگی و قبل از رفتن به سربازی با شهیده احلم سالمی ازدواج کرد.

۳۰ روز از ازدواج آنها گذشته بود که همراه با دیگر بستگان برای دیدن خویشاوندان راهی شهر شیراز شدند. در جریان این دید و بازدید در اثر بمباران هوایی جنگنده های رژیم بعثی در شهر شیراز به درجه رفیع شهادت نایل گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد

خاطرات

خاطراتی از مادر شهید

شهید سرباز بوده و ایشان دومین فرزند خانواده بوده و سومین اعزام شهید شد و ایشان شش ماه از سربازی می گذشت و اخلاق ایشان خیلی خوب بود و از او راضی بودند و هیچ گاه از او احساس ناراحتی نمی کردند چه بیرون از خانه چه داخل خانه تمام اقوام و خویشان کلاً او را دوست داشتند همیشه در مراسم شرکت می کردند و فعالیت زیاد داشتند و ایشان نمازش را اول وقت می خواند و در کارهای خانه به مادر کمک می کرد حتی خیاطی هم در خانه انجام می دادند که در اقوام و خانه بهترین فرزند بوده و حتی مادر را تنها نمی گذاشت و بیشترین مواقع با مادر در خانه به کارهای ایشان می پرداخت و به کارهای عبادت زیاد می پرداخت و در ماه مبارک رمضان قرآن می خواند و آخرین بار از صبح تا غروب پیش مادر بوده و با مادرش خوش و ش می کرد و با مادرش و پدرش و اقوام و در آخر با همسر خدا حافظی می کند و هزار تومان به همسر می دهد که برای خرج در آمد خانه استفاده کند و تاکید می کند که به مادرش هم بدهد. قبل از رفتن به سربازی ازدواج می کند و حاصل این ازدواج یک پسر می باشد و شهید بچه اش را نمی بیند قبل از رفتن یکماه بود که همسرش حامله بوده و مادر همیشه دعا می کند که شهید در خواب ببیند ولی هنوز در خواب او نیامده ولی پدرش یکبار خواب او را می بیند که جلو در اتاق ایستاده که دو دستش این ور و اون ور در اتاق گرفته و پدرش ناراحت می شود بر می گردد می بیند که پسرش شهید شده به خاطر شغل پدرش خارج بوده هنگام خبر شهید ۱۵ روز طول می کشد و به چند نفر از همزمان او چند روز مرخصی داده تا به شهر خود رفته و به خانواده شهید خبر شهادت فرزندشان را بدهند ولی آنها بعد از رفتن جرات گفتن این خبر را نداشته و ساک شهید را نیز به او نمیدهند و بعد از ۱۵ الی ۲۰ روز به خانواده شهید خبر دادند.

شهید به روایت پدر

شهید اولین فرزند من می باشد. در خانه بسیار شوخی می کرد. با لبخند با افراد خانه برخورد می کرد. همیشه سعی داشت مشکلات بیرون را وارد خانه نکند. هیچ وقت تنهایی بر سر سفره غذا نمی نشست. دوست داشت همه افراد خانه با هم بر سر سفره غذا بنشینند. می گفت: اگر غذا بهترین غذا باشد تنهایی هیچ مزه ای ندارد. یک روز در خانه بودم که خبر دادند طاهر با همسرش در شیراز تصادف کرده اند و باید به شیراز بروی. من به شیراز رفتم در آنجا واقعیت را به من گفتند. شوکه شدم. برایم خیلی سخت بود.

خاطره هایی از دوستان و خویشاوندان شهید:

تازه از دبی برگشته بودم و در خانه مشغول استراحت بودم ناگهان دیدم در کوچه سرو صدایی می آید. فوراً از خانه خارج شدم دیدم همسایه ها دارند دعا می کنند. کوچه خیلی شلوغ بود. افراد زیادی جمع شده بودند. در لحظه اول طاهر را ندیدم. ولی وقتی نزدیک دعا شدم متوجه شدم طاهر در بین دعا کنندگان است و دارد آنها را از هم جدا می کند. ناگهان دیدم چیزی به پیشانی طاهر اصابت کرد. شدت ضربه طوری بود که پیشانی اش را شکست. خون فراوانی از وی می ریخت. اول می خواستم با آنها درگیر شوم. ولی بر خود مسلط شدم و بهتر دیدم به طاهر برسم. وی را درون خانه بردم و پیشانی اش را شستشو دادم. بعد از مداوای وی خیلی بر سر وی داد و فریاد کردم. گفتم وقتی کسی دارد دعا می کند تو نباید بروی بین آنها وساطت و

میانجگری کنی . اما حالا که دارم به این موضوع فکر می کنم پشیمان هستم و فکر می کنم حق با طاهر بوده است . من اشتباه می کرده ام .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران